

داند کما در عظیم و رحمت نماند قبول در پستانها تیرا شریا و حصار دیگر بر نهد  
و بعضی که مسلمانان کلاه کشند از زمین را از طبقات جهنم و اندک در آنان طبع  
نگینند و هیچ جزو طعام فرقه دیگر با خود را می دانند و مرد اگر از دو طبع باشد  
بهر که نام طعمه به جهت خود یعنی نمانند هر طره بختن و خوردن این است که بجز  
غسل بجائی که طعام می خورد جهان بیست لنگ بسته در آید و مقداری آب  
زمین را مندی کشد و بسیر گین گاد با قدری کلان خود نماید و اسباب طبع را  
در آن منزل دزد و طعام را بنزد و در پانجا ببرد و می زمین در ظرفی بپوشد  
در حق آن طعام را برارد و بخورد اگر کسی از فرقه دیگر نام از فرق هر خود باشد  
یا مسلمانان یا دیگری در آن منزل در آمد آن طعام از کار رفت و اگر  
شد و بعد از خوردن اگر چیزی باقی ماند در آب نیند یا بکلاخ و به دهر روی روحی  
روزی دو بار بسیار بچته خود طعام پرزد که طبع دیگری را خوردن حرام است  
مگر اینکه آن طعام را بر زمین بچته باشد همه کس از آن خورد و کسی اجتناب نکند  
و بر همه طلال است چه بر زمین را در این فرقه همانند حساب است که سادات را  
در عرب و باین سبب در سرکار رایان و اعظم بر اجمه بسیاری در مطبخ است  
که همه کس از طعام ایشان تواند خورد و در رایان را نیز شرط است که در همان  
منزل که طعام بچته شده است بعد از غسل لنگ بت بر کرسی طلال و نهند

و چنانچه خوردند در خوراک و در اکثری از عادات بد وضع و کثیف لذت بردند  
 ازین فرقه گوشت، بیج حیوانی را از چرند و پرند و پرنده نهند بستی باهی و تخم مرغ  
 خوردند و دیگران بر آنها طعن زنند و غالب خوراک چلو است باینستی یکی در یک  
 شل نخود و ماش عدس و نان گندم کمتر خوردند در خوردن بقولت اکثرا  
 کنند و مرغوب ترین اطعمه است و بعضی از آنها عالم نامتدین بسیاری را به لذت  
 سازند و به تنج مسلمانان طعام خوردند و از بیخ چیز احتیاط نکنند و بعد از خواب  
 شب غسل کردن را واجب و بعد از خواب روز مستحب دانند و در نگاه بسبب  
 کثرت خطای از ابتدای صحیح کاذب تا جانشت و بهر دو جانب عیب از دعای  
 زانی و مردان مخلوط میکند بگر غسل کنند و عبادت نمایند و در بعضی اماکن نماز  
 مورد طعنی آب سیاه کرده و دروغن چرخ بسته شود و بعد از خواب  
 اولی روغن بیدل مالند و در آب در آیند و همه کارها عالم و روشا اعم -  
 از مسلمانان و فرنگیان همین فرق بنود کار پردازند و بدون ایشان -  
 کار با انجام نرسند و در اکثری از سرکارات با ستمتعالی میباشد و در آن  
 احوال از انگلیس گورنر و فرمان فرما بود دلار و کارن والس لاؤ پر وزن کاره  
 برون قلند <sup>۱۲</sup>  
 خطابی است جلیل القدر مانند خانی یا بیگلربیگی که از احاطم سرداران - از  
 پیشگاه سلاطین مرمت شود و دلار و معظم را چهار صد سال است که این خطا

خطاب در خاندان او متلاطم نشد است از کلک تا حواس شاه جهان  
 آباد و از آن طرف تا مدین و بمبئی و بندر سورت و باقی سواحل همه در قریب آن  
 او بودند صاحب جاه و خیر و مرتبه عالی و با مکنین و وقار و در عدل و داد  
 و حمید روزگار و شجاع و فرزانه و بجز ملک داری چنانچه بود و باین جلالت  
 قدر و علو مرتبه کوچک دل و بازیرستان برافت و نرمی سلوک می نمود  
 چندی در سنده وستان بفرمان فرمائی کام رو او باز پانکستان روانه  
 گردید و از پادشاه در ازای سیکو خدیو قیما احترام یافته بدیده طلبند سر طبعندی  
 و به بیست پادشاه در ایرلند منتخوب و سرافرازی یافت و در مرتبه در شمار  
 شاهزادگان خشک گردید بجهت لار و معظم در اعزاز و احترام اخوی سابق  
 اندکری بعضی الغایه کوشید و مطالب او را اخوی که از سه کار نواب نظام  
 علیخان بهادر خواسته بودند مقرون با پنج گره دایم و مقصی المرام خصت  
 انصاف داد انوالا جناب که عزم رحیل نمود بمن تکلیف کرد که به همراهی او  
 تاجید را بادباشم و اگر چندی در این مملکت توقف تمام در خدمت شهنشایم  
 و ملاخیم و زرا و جهازات و افتتاح موسم بود که باز بوطن مالوف عود  
 نمایم و در جوار اجداد اطیار بقیه عمر الله را نم چن مزاجرات این کشور بطبع بود  
 نمی شدند و از هر جوم احوی به محمد شیخ نیز مکتوبی رسیده بود که من تورا

اجازت رخصت و اقامت و پیشانی شدن طریقه اخوت مقتضی آنست که در این  
دوران دیار نماند و خود را بمن رسانی آن نیز سخنی تویی بود از تکلیف ایشان  
سر باز زده انکار نمودم پس فرمود بنرگاه چنین باست چندی دیگر با شکر  
موسم در اینجا خوابی بود و کیلی از جانب تو اب اصف جاه بهادر در سر کار تکلیف  
بجبهه مصالح ملکی ضرورت است هر قدر که تو در اینجا هستی این امر را قبول و با انجام  
کارهای سرکاری مساعی جمیده مبذول داشته بعد از آن هر وقت که بر فتن  
عزم خیزم نمانی مخاری من نیازمندانه عرض کردم که اگر مطلب از نهضت -  
در خدمت بصوب دکن و تقوین این کار و ماندن در این دیار و معیشت  
و حصول جاه و پیروی است و غیر از این چه خواهد بود بیت تده الحمد که از دولت  
پاننده فقره نیست چشمم بر نعم شاه و وزیر به صح ششم صفتم جرحه اتی است  
بنار و شام بر کف جو هلام لب نالی است طیر به باشد از چشم و دل افتاده  
من در خوشاب به چون صدف هست کدای کف من ابرم طیر به خد مرا  
پذیرا دارند یا در این کشور نیامده انکارند سخن در گرفت و همچنان نظر با شفاق  
بر او رانه اصرار نمود روزی مرا با خود نزد گورنر برده سفارش فرمود و گفت که  
این برادر من و از جانب سرکار بندگان عالی در این سه کار بوکالت  
حاضر است بعد از رسیدن من بدکن سند و کالت از حضور بنام او خواهد

خود رسید و چنان شد و خود بصوب مقصود مرید چاگردی و اول غلطی که در  
 این دیار صورت شد که دست و پایست بدام افتادم قبول این کار بود چه قطع  
 نظر از رکابت چاکری و مذلت تابع داری که شایان خاکسار نبود و هیچک از  
 اجداد گرام و آئامی عظام در خدمت سلاطین با احتشام باور میبایم و یوانی  
 نگذاشته بودند و دام با کابرو اعیان اعالم دارکان با مستغنی و در ترو پادشاهان  
 و از روی نیاز چیه باستان ایشان سوده اند در مصالح امور مردمان نطقه  
 شناس که حسن و قبح ایشا محوس شان نگردد و کوشیدن منافی طبع غیور و غرور  
 سیخ و سی شور نیست و مرا احوال این کشور و مردم این بوم و بر کماهی اطلاع  
 و بعد از چندی که معلوم گردید بدام افتاده بودم و چاره نمی نمود از رفتاری که  
 داشتم باز ماندم و بصد هزار گونه رنج گرفتار شدم بدیت بخلط دوست و ام  
 سر زلف یا رخور را به که نیاز موه بودم دل بیقرار خود را به بهر حال با صظرار  
 با جمعی از اکابر فرنگیان آشنائی آند و شد بهر سید اکثری را از حکما سے  
 عالمقدار و عتای دنیا دار یا قتم لار و سابق الذکر را با من موذنی عظیم بدید  
 آمد و دیگران نیز الفت گرفتند و هر یک در دلجوی و نوازش از خود به تصور  
 راضی نمیشد و من همچنان بیگانه و دال بر کنده بودم که در این بین خبر وفات  
 مرحوم انخوی از بصره رسید آن غریبی که در رفتن بود نمایند و از اینجا نیز

سرود متفرگه وید و زمین خواستم که در حجه تهنیتشتم و در بر روی جمع  
 مردم بنام و زیاده از همه دقات ان بر اود نیلوکار باعث توقف در این  
 دیدار شدید عالیجناب سید محمد مهدی نیز روانه مرشد اباد و مع - بکس -  
 دستها بگلته مادم اخوی شیخ محمد علی با انجام امور دینوی می پروا خست  
 و من گاهی بمطالعہ و گاهی بنوشتن خطوط ضروری و برخی از اوقات  
 بید و باز دید انگلیسیه بیشتر اوقات بفض خدمت خان عظیم الشان  
 افضل حسین خان و مذاکره یا اوستول بودم وی از احاطم دار السلطنه <sup>السلطنه</sup>  
 و ولادت با سعادتش در آن شهر مشهور القاق افتاد و نیز نجواست با امر  
 و کالت از جانب نواب اصف الدوله بخی خان که قرآن فرمای کل صبر  
 اود و لکن بود بسر کار انگلیسیه قیام داشت از احاطم فضلای نامدار و -  
 سران حکمای روزگار و در جمیع فنون علمی فاضلی بی نظیر و علامه نخر بود <sup>ص</sup>  
 در حکایات و الهیات افلاطون عصر و اسطوی دهر می نمود چندی در شاه  
 جهان آباد از خدمت علمای عصر در بنارس زانفاس فیلسوف اعظم و امام الحرم  
 شیخ اجل شیخ محمد علی حرن استفاده علوم نموده بدرجه علیا و مرتبه بلندی  
 رسیده در حسن تقریر و بیان افادات رشک چه چهره بیل هزار دستان در  
 بهاران و حسرت افزای تهنه کیک دری در کو بهاران شگفت طبعی و چون <sup>خنده</sup>

نخته سحر کابی بود لکن و جامع علوم ادلین و ماخرین و در تشیح عالی و نور  
 کولای ائمه الهیار صلوات اللہ علیہم از سیاهی اولامیخ و عدت ذہن و سیرت  
 انتعاش بشاید سیف قاطع و مکارم اخلاق پسندیده و طاهر و باطنی را جامع  
 و در تمامی این کشور نور فضیلت او ساطع بود بجا جت روانی مروان بی آن  
 و نزد و انایان فرنگ و مردمان با فرنگ چون روح روان با کرام دانوا  
 مرعده می پیود و حق این است که مراتب فضایل و مناقب او را معانی  
 عمری و یک ینسان قلم باید تا شده از اوصاف او را نگار در زبان عربی و فارسی  
 و انگریزی و رومی که زبان علمی فرق فرنگ و هر کس از فرنگیان را تا  
 کتابی منظور باشد آن زبان تصنیف میکند و آنرا لادینی برگویند مانند  
 زبان عربی نسبت بعلی بجم زبان رومی یا نیز در فرنگ همان نسبت است  
 و یونانی را اینکو گشتی و خواندی و نوشتی و باین سبب بسیاری از کتب حکمی  
 فرنگ را بر عربی ترجمه نموده است و خود نیز تالیفات دارد از جمله از ماثر  
 فضایل و دست شرحی بر مخروطات ایلیو میوسس و در ساله مدد در جبریه  
 یکی شتل بر عمل جبری و یکی سخن من عمل جبری رهندسی و مشهومی بر مخروطات  
 و یونانی و مخروطات کسن و در طی بیاضات و مطالعه آنقدر حواسی و تعلیقات  
 بر کتب حدیث و فقه فریقین و حکمت اسلامی و سایر علوم نوشته است که معانی

اینها میر و کتر فاضلی را بپسیر شده است سزا است که هند و هندیان با شطرنج  
 او دم از فضل و دانش زنند و بوجود او افتخار کنند و دیگر هر قدر فلک بگیرد و چو  
 او دیگری را بپسیر ظهور نیاید و شمه از طور معاش و طرز سلوک او اینست که یک  
 پاس از روز برآمده از خواب برخاستی جمعی از تلامذه که ریاضی خوان بودند  
 می آمدند و استقاده می نمودند تا نزدیک بظهر ایشان که رفته بودند بدید و بیازید  
 انگیب و اجرای کارهای که باو تعلق داشت سپرداخت و مردم رفت و او  
 می نمودند و گاه گاهی خود تیر بیرون میرفت تا عصر که جمعی دیگر از تلامذه که فقه  
 امامیه مشغول بودند استقاده میکردند و نماز ظهرین را ادا می نمود و نگاه قدم  
 طعام می خورد و بعد از برداشتن سفره چند کس که فقه حنفی می خوانند حاضر می شدند  
 و استقاده میکردند شام که شده بود نماز عشاء سن ادا و کنجی میکرد و تنها که  
 کتب چیزی دیگر نزدیک او نبود بمطالعه و خوض در مسائل دقیقه نظری  
 میشد تا طلوع صبح صادق نماز صبح را کردی و بچواب گاه رفتی و در کس خواننده  
 خوش او از نو کرد داشت ایشان آمده با سه تار و چهار تار با مشکری و زعفران  
 مشغول میشدند تا بچواب میرفت یکپاس خوابیدی و بیدار شدی و بپسیر از آن  
 یک مرتبه طعام دیگر چیزی بدین نمیکند است و شبها مره بر هم نمی بنیاد اطبا  
 ازین همه خوض در مسائل و کثرت مطالعه منع و زجر نمیدهند و فائده نماند



یگانگیش با من بحدی بود که با فو قه آن منصور نیست و با اسوز زبان این بیزش  
 کسی با خود ندیدم از روز و روز بگذشت که بیسگی ایشان سکونت اتفاق  
 افتاد تا رفتی که نیز اندر روز بر رفتند مستی و ذلت بود زان پسین بود روزی که  
 بخت و دایم بخت منشن رفت بودم حالتی عجیب اورا دست داد که کالی بی شرح  
 مشاهده میگشت و مرآتیکالید بیان معلوم میشد و محکم هم راز شدت  
 بکلیشان بکشودن تعارفات جاری نگردید و جهان حالت از هم جدا شدیم  
 انقدر تعارف دان بر سوم ادیت است آشنا بود که بیان ان از حوصله  
 بگردید چون است مگر میفرمود که مراد این اوقات از تنگی و وجود تو  
 علاقه بسپهر مانده است مطالعه کتب علمی و هم محنتی غلابی و زعفرانی و ان  
 خوش اهل ویرجوا اینها تا اهل اختیار و کفرزند تحمل حسین خان از او بوجود آمد  
 آن ضعیف در گذشت دیگر روی زنی مانند پیر تا وفات نمود و تا تکلیف  
 در شناسی که دارند با نواز و اکرام او عظیم میگوشتند هر چند روزی شب  
 یا او تر دمن قدم رنج میداشت یا من بخدمت او میشتافتم و آن مقدار از ان  
 جلوس لعل می داد که خدمت من بر میشدند در سفر و حضر با او شهباز و در وقت  
 شب کرده ام نیز سماع امری دیگر که منافی شرع باشد از او ندیده ام و الحق  
 تا بغیض صحبت از بودم مسافرات او صانع این کشور چند ان معلوم نمی شدند





که نام او بتقریب تا پنج متر حرم انجمن بسید محمد شهنشاه گشت و الله تعالی فرمود  
اصفهان و یونان و یونان و عثمان دست داد و گیتی قوی بود و گیتی اعلی بود  
و در آن گیتی از قون عظمی حاضر عقلیات سر آمد اقران بود در الهوار و پر قدر و  
گفتار بجهت زمان و در مجلس ارانی و مسو که ساز می و افسانه پرداز می بیرون  
از حوضه بیابان و در سخن سرانی و سخن میثاقی تیرت مقدم بر اکثری از همگان  
می نمود و بجز و مهر و پیشانی از فرنگ بیاحت نموده در اصطلاح علمی او فن جدول  
و مثبت نمودن بعوام نظیرنداشت و یوانی بقدر بجزار میت و زیاده دارد خود را  
در میدان سخنوری از گفته سواران می دانست از شدت امراض جینه زمین گیر  
و قدرت بر حرکت نداشت بر محف و کرسی او را به و شش او میان یکایا می بردند  
فلم صحت رقم در چهره کشائی و حوالش اینقدر بارز نماید که چون ترمیت احوال  
فیض گستراننده سیده بود از ابو الهی و خود را می سخنان و ابی مستطانه گفته  
و قدم در بیچ مذیب و ملت استوار نداشتی گاهی خود را شیعی و گاهی حکیم  
و گاهی حکیم محسوب داشتی و از بیچ فرقه بشمار نیامدی بفساد عقائد مشهور  
و هو شیخان از و نفور داشتند آری کسی که بطول هر شریعت عز و احکام آن  
فایده نباشد نه طبعش نذار که تعلید ارباب تحقیق نماید و نه خود فواید که بوسه  
حقیقت شود سرگردان و پریشان در آن نیانماند مذهب بدین بین

بین ذلک لا الی الله ولا الی احد الا الی الله عزوجل  
ترانه او در زینده سخن است را از حد کائنات پدید مدتی در کماله بود و آنجا روانه گشته  
و در بنام من غیر مستثنی میسر آمد و در جهان جامه فون شد بجای او تراشیدند  
اشعار روان دارد و اگر فیض معاشرت علمای اوین پرور با او رسیده بود یکی از  
سابقان مقارن فصل و در شرح میسر آمد در سخن سرای تبرجانی میسر آمد و نسیه  
در آن مشهور بود میرزا ابوطالب خان بن حاجی بیگخان تبریز است اصناف  
و الداء و عینه در شاه سینه افتاده در کماله ماند و از او ملین و کفر زنده کور  
وجود آمد و هم رسا و قطری خانی بودی بزرگ نش و پندیده اقبال است  
از بد و متعور در مجربیت احاطه و هو شند آن قرینان تربیت یافته سخن سرا  
و سخن سخی فیتی تمام دارد و مویشی بی نظیر و نکته جلست بی مانند است قصوی  
که در سخن سرالی دارد و بجهم سخنان بیشتر در آن کرده حافظه نوی بسیاری  
باز اشعار مشکای قدما می شعر ما چون خاقانی و الخوری و امثال ذلک از او  
و سر انگشت حکمت و دقیق مواضع مشکای در اصل نموده است تذکره الشعراء دارد  
که متعذر فهم و سلیقه اش از آن بود است در صحبت و گرمی مجلس بی مانند است  
در سواد کرامت الدوله با سواد و ذلی ترقی نموده و بی شک امرای عظام  
منسلک کرده بد داده تقویض نیابت خود را با او داشت اشخاصی که در پاره کماله

بودند و تشکست کاهاد کوشیدند تا اورا از این ایلام یابرد امشند و وزیران  
متبریح مضمحل ساخته و از نظر او انداختند آن بلند همت بمغلاان او صحن  
واسعه فتهاجرو آبگت آده اقامت نمود پس از چندی بعزم بیاحت  
عالم پاکستان رفت و در اینجا از پادشاه و بیچاره و از امر او و اعظم عزت و  
واقتسام یافت اکنون در انجا روزگاری بعزت دارد و مکتوبی از او از فرنگ  
رسیده و در و انکستان و سلوک پادشاه و اعظم را با خود نگاشته بود باین  
یکانه و دوست پیمال و بیشتر اوقات را در کتت با من بسر میرد و در صحبت  
روان پرور خویش محفوظ میداشت در مردی و مردانگی و شجاعت و اخلاق  
پسندیده بکمال و در استقلال مزاج و استقامت و ایشال است هر چه  
خلک بر وفق مرام نگردد و بدلت و مسکنش تن در نداد و کردن تقیاده سنت  
و احسان امثال و اقران ننهاد و با احدی از دنیا داران فروتنی نکرد از روز  
معارفت پیوسته در یاد دل اخلاص نسرل اخلاق آن نیکو بنیاد را  
مکوش نمیکند رزق الله فی اشرف الاماکن لغایه دیگر در آن شهر بود مولانا سید  
محمد الدین الشهبیر مولوی مدن مدرس مدرسه که در آن شهر سابق بر این  
مستن که قبل از لاد کارن و الس بگور نری قیام داشت بیعت طلبه مسلمانان  
بنا نهاده است بود کور ز موصوف مردی دانستند حکیم مشرب بود و با هر فرقه

هرگز که امینش می نمود و بچود ذالی و سخاوت نظری فیهی با ماشی و اقران خود  
داشت حکایات عجیب از سخاوت او بر آئینه و انوار است در رسه مذکوره و  
موسیقی و ریاضیات و شست و خنیا با هم نمود و از هر جامه و بان با استعداد  
طلب داشته در اینجا سکونت و بختی هر یک و طیفه لایق فرار داد بعد از اذان  
نظم و نسبی که در مدرسه بود مختل و مولانا نیز معزول گردید عالی مولوی محی الدین  
که مردم یکی از قصبات بنگاله است بتدریس در آن مدرسه مشغول است  
او در طمانده مردمانی حدیث شعور بودند غایت تحصیل علم در این مملکت منحصراست  
بدوسه کتابی از نحو صرف و یکی دو تا از کتب فقه حنفی بعد از دیدن آن کتاب مهم  
از اینکه اینها بفهمد یا بفهمد او را فارغ التحصیل گویند و فاضل بی سببیم شمارند  
و مولانا فاضل بی مانند و عالمی بادسگاه بود و بسی سیکو خصال و متواضع  
و پسندیده افعال می نمود بطریق سنت و جماعت نملد روزه و سایر واجبات  
را بعمل می آورد از بعضی ثقات شنیدم که بعضی افعال که خاصه امامیه است  
نیز از او سر میزد و از معاشرین من بود در آن شهر او را گداشته ام و نیز در آن  
شهر بود مولانا بقره الدین جلیان که در سرکار کپنی بمنصب جلیل القدر قضات  
محل که تیزه صدر الصدور است مشغول بود وی از قصبات لکنهو و فاضل  
تخریر و سحت خلق او بکمال و در ارفاوی و محاکمات و غزلی و نصب قضاة

عالیه درجات و زینا بر این صاحب کمال است که در نزد من آمد و رفت  
نمودی و بعضی صحبت خویش نمودند و استی و در فضیلتی غریب و دانشمندی  
تفرقه بقدر دوران شهر بود که احصای جمیع اینها غیر و بر این پایه مترتب  
است از بجز فاضل عظیم الشأن و عظیم پیام و نشان و علم جوینش بود که  
اقصی القصات و در عهد الت علم و اکبر قصه دیگر و فتوی محاکمات با  
دانشت عقیده نامه خزین را شرحی بعد از سی نوشتند بود و در من فریاد  
که کردی در آن کم و زیاد می باشد باز گویم مربوط نوشته بود در عی و فاری  
نمود و در علوم علمی و جدی نمود و دیگر درم حضرت که در حد است از و مؤخر  
در دیگر این مدهم می نشست زبان ناری اینگونه گفتی که از آنچه او در قریب  
قرن دشوار بود کتب نصیبه بسیاری از فقهی و عربی و لغت و تاریخ و اشعار  
و غیر ذلک در کتاب خانه خود داشت بعد از فوت او برادرش اینست طبع  
بر این نمود و خوب جمعی رده بود و چون چند جلد کلام الله و صحیفه کامله  
در آنها بود مراجعت از حسب گریبان گیر شد و بصیفت کذاق تمامی راجحه سرکار  
اخوی میر عالم بی در ازاد خریدم و بدکن فرستادم و از جمله آن کتب بود  
نمود و آتیله از زعفرانی با و حقی که بعضی رسد بیان در دستا میول نوشته  
بودند با آن فروخت من از او بخریدم که درم مطالعه کردم و شرح آنها



و تشریح طریقات و ابواب مختلفه بود و نصیحتی بی پروا و مواضع مشکله را از مردم جدا  
سالی میگردد و قورانه شتم است بر ابواب و حصول بسیاری از قصص  
و احکام و اولاد و نوادای و سیاسات و حدود مشابهت بسیاری بکلام الله  
در دالایه میگردد هر یک از این امور مذکوره ابواب و فضول جداگانه دارند و هم  
مخلوطینند و در قصص نیز اختلاف است در اکثری از مواضع مخالف قرآن  
مجید است از تشریح عالم و خلقت ابوالبشر آدم را بهیچیکه در کتاب الله نازل  
شده بیان نیامد و اجابت و استجابات و موکدات و محرمات و مکروهات را  
فضول ملاحظه است و در انجیل نیز قصص و آیه‌ها ذکر عیسی چنانچه دیگر نیست  
است خود را در احکام و اولاد و نوادای به تبعیت قورانه وصیت می کند  
و از احکام ده کلمه در کل انجیل مندرج است که آنها را وصایای عشره نامند از  
فیل لا تزون ولا تشرق ولا تکذب و اعبد مرابک و بر عیسی  
والدیك و دیگر چیزهای بحکایات عیسی از ولادت تا وفات و رفع او  
بعوات در آن نیست و هر یک از حواریون از این بطوری نقل کرده اند و از  
سبب فرق مختلفه پدید آمده است و از حواریون منته را در اقوال از هم  
بسیارتر دانند و آنچه مشهور است روایت است و زبور و عا است بیجا را  
غریب اگر چه زبان زد علماء است که صحیفه سجاویه را زبور آل محمد گویند و بان



تنبلیت و نوزد آن چند جلاست و انگلیب با وجود قدرت بعلیت با تقدم عاقلت -  
معی با شد جو کفائی وسیع و نسبت بگلکه خوش آب و هواست اثری از  
اعظم انگلیب و در وقتدان آرامه جلفائی سکه گلکه مانند خواجه سرکیس  
که کشیش زاده و از بجای جلفائی اصغیان و داخل در سلک باعالم تجار  
گلکه و التامان و صاحب سرمایه بی پایان و از روز و روز بگلکه او و پسرش  
خواجه او امن که الحال مختار کار اوست با من دوستی کمال دارند و در آنجا  
رو در خانه عمارات عالی بکلف ساخته اند که هنگام بکاری و آخر موسم - که -  
در گلکه هوای نسبت بسایر اوقات بدتر است در آنجا روند و چند سالی بعیش -  
بگذراند و چهره در چهره سکه گلکه و نسبت بسیرام بود اما کن دیگر بخش آب  
و هوای است چهار دار و در محل سکونت بمی از قریب است فرسوده روزگار است  
که عمارات عالی و هر آن ساخته و عمری بذلت و خوار سالی در صیغه انصاری ساخته  
ندست فطرتی بهر حال خوشوقت و انتقال بجای دیگر با وجود استعداد از  
گرمیان ظاهر نشان سرزد نمیشود و در راه نجوی که گذشت جا بجای قری و دیها  
آباد متصل یکدیگر و فور نعم الهی بدرجه کمال و هر دو کنار ه تا هر قدر که چشم کار  
سکود از زراعت شلتوک بتره زار بود در هرشت روزگی آن سائب نمود  
بان شهر درآمد و بخدمت آن عالیجناب رسیدم عاقلت نمود و بدینجونی من

باقصی العنایه گویند و مرشد اباد قبل از استیلائی فرنگ مقرر یا مستقر  
فرماندهان بنگاله و در آن زمان شهری وسیع و بارونق بوده حکایا عجیب  
از لاهوی و وفور ارباب رول و وسعت معیشت ازان دوران موصوفه کنند اگر چه  
در آن زمان که من دیدم طباع خلایق افسوده و کل نشاط همگی پژمرده بود  
بهر حال جمعی از لغزه سکونت داشتند چند سال متوالی در موسم زمستان  
و باوران نواح پدید آمد و هر سال خلقی ابنوه تلف شدند اکنون که بالمره ویران  
و ازان بجز نامی باقی نیست و ناحال و با منقطع نشده است ریاست آن به  
مبارک الدوله که اسم ریاست بر او اطلاق میشد تعلق داشت زمام مهام امور  
ببر ایابا انگلیسه و با او مواجبه میدادند که معیشت او میگذاشت مردی ساد  
لوح با اخلاق بود نیابت او بمیر محمد رضا خان مخاطب بمنظر خبک که از سادات  
عقیله شیراز و فہم و فراست وجود و سخاوت ممتاز و در تاریخ دانی و قدر شامی  
ارباب ہند بے انبار می نمود مفوض بود و از ابتدای جلوس مبارک الدوله  
ریاست ارتقی تا این زمان رتق و فشق بہات آن سرکار و سوال و جواب  
با انگلیس بہتمی بگیم تعلق دارد وی زوجه جعفر علیخان پدر مبارک الدوله  
و نہ ماوری اوست ہر چند از خاندان نجاست و اصالت نیست و خوانندہ بود  
کہ جعفر علیخان با و فرقیہ گردید و گاہ داشت لیکن فیاض متعالی بواجب بود

بر روی او کشته بهوش تراخی و تدبیر و استقلال مزاج از بسا از مردان خردمند  
بیشتر است و انجلیب عزت و احتشام اورا بیشتر از دیگران متصور دارند و سید  
حالیجات را در آن شهر او بالتمام نگه داری او به سبب خود میبایست آن  
تصفیه و خواجه سراسر که داشت اعتبار علیجان نام که از نیکان و اجداد  
زمانه بود اقامت نمود و مسله ارادتشان تا بودند شقش تقطع نگردد و حال نیز  
بید محمد حسین پسر وسطی از مروجوم که در آن شهر است نزد میگم معظمه با احترام است  
جمعی کثیر از قریبیه در آن شهر سکنا داشته از جمله سید محمد خان مخاطب  
بیر جنگ بود الامادات کرمانشان در انقلاب نادر شاهی و استیلای  
روی باخته و دهنده افتاده بمرشد اباد و اردو بدرجه حکومت صاعده گردید  
مردی بهیم و با سگین و وقار بود بعد از چند سالی که حکومت و عزت در این مملکت  
ماند در آخر عمر روانه کت معظمه و از آنجا بجای رحین مجاور شد و در آن مکان  
طمانک مطاف آرמיד - دیگر شیخ سلیمان بحر اسے کہ در فقه و حدیث  
مبارقتش بکمالی و از مقدسین روزگار بود بعزت و احتشام در آن شهر -  
بیزیت بقصد خود بوطن مالوف برآمده در چهره مرکب تیز رفتار عمر او  
فلسفی نبود در گذشت رحمت الله علیه همه را با من التی بید آمد و اعظم و رؤسا  
تکلیف بگذرد اسے و خوانان نسبت شدند و ضمناً مال و جاه خلیف نمودند

و مرا این کار اگر چه در وطن شاق بود تا بعزبت سیماهندوستان چه رسد  
و چیزی که در مجلد نینگیب اختیار تا قبل در این دیار بود لیکن بحکم تقدیر و مشیت  
ایزدی که اِذَا ارَادَ اللهُ شَيْئًا مَسَّهَا فَيَأْتِيهِ وَنَزَّحُونَ تَفَرُّدًا خَاصَةً  
ذات کردگار احد و مجرد مخصوص پروردگار صمد است و بجز او جل جلاله  
تهنای سزاوار نیست و احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم انما اللیل  
والطراف النهار در سائیش که خداست و خدمت تنهاسی زیاده از حوصله  
شمار است عمراده عالمیقام راجیه قدسیه بود و او را کفوی غنی و کفلی را  
جو ابداده بعضی صلوات ارحام پروردگار بتاریخ شیخان سنه ۱۲۰۵ با اولینیت بیسان  
آمد و چون این کار صرف بر صنای اوجل قدرته بدون شائبه اغراض بود  
بعلی آمد اصناف مضاعف آنچه رؤسا و عظام از مدارج دنیوی مینمودند مانند  
مہلتی میرگودید شیخان العالی لما یرید بعد از سه چهار ماه خود با متعلقان  
عود بگلگت و در اینجا اقامت نمود و چون ماندن در این دیار سبب وقت او تمام  
مانوس طبع و مطلع نظر بود بعمارت جاد مکان و ساختن خانه میر و آخرت و کجا  
عاریه که بگرایه میاندم پسر میردم و انترمان انومی معظم و اعظم دکن رخصت  
عربی و وطن نمیدادند تا عمری در این دیار شتاعت آثار برایگان بر باد رفت  
از قضا ساکن چندم نه زحرف و نه زاز به کس نیارد بجهان پنج زدن با تقدیر میر

میر میخ آمدن نامی مردم شاه جهان آباد بر شد بلا سکونت داشت - توده  
ساله عمر را تحصیل نجوم باخته و بدرستی ان لمبی نفس سوخته و کد اخته و بخر سر پای  
فیل ازان علم چیزی نیند و خسته بود ز بیج محمد شاهی در صدی که چیت تنگ  
بسته بود نزد او دیدم و نظر اجالے در او دردم طول بسیار سے داده آ که بستم  
ز پر دست بد شواری در عرض یکسال تقاوم کیا که کو اکب را با لوازم ازان  
اتخراج کند خطائے که از صد بنان الفخ خانه در تقویم زحل سر زد شده است  
با بلع سیاقی درست کرده است شنیدم که همان رصد بنان بعد از بسین  
انرا تسهیل کرده اند که با سالی ازان استخراج تقاوم تواند شد و نزد سید  
موصوف بود با اینکه مرغ روحش در پرواز مدارج و ابعین خانه روشن میکرد  
از خست و خست بمن نموده و انرا مخفی داشت و بسیل فاصله در گذشت  
اکنون شده از عادات و حالات مردم این دیار نگارش رود مردم شاه  
جهان آباد که دار السلطه است بسبب تسلط مغولیه داشت و امرای فرزندان  
که در ان سرکار بمنصب علییه سر طنبه بوده اند زبانی مرکب از عربی و فارسی  
و ترکی و هندی استخراج نموده اند که انرا ریخته و زبان اردو گویند در تماسے  
کشور و جمع قلمرو ان زبان کما بیش رواج دارد فصحاء لغت تکلم کنند  
و ما بقی هر که ام از صوبه جات را زبانے علیحدہ است که کی زبان دیگری را

نی نهند و گاه هست که در یک صوبه فرق مختلفه باشند هر یک بطوری بحرف  
زند که دیگری نهند و هنوز احمیاد بسیار است لذا آنچه یکی خاصه بشکله  
که بجز در اینجا در صوبه جات دیگر رسم نیست و آنرا خرج پوجه نامند پوجه یعنی  
پرستش است و آن چنان است که در آذربایجان و رگدزها و میدان و  
چهار سو چوبی بلند و قوی که در بلندی زیاده از بسیت ذرع شاهی است  
در زمین فرو برند و محکم استوار کنند که حرف شکستن و افتادن آسان  
و تخته در و در وسط سوراخ کنند و بر سر آن خوب محکم کنند و بر آن چوبی دیگر بگذارند  
سه چهار ذرع بلند و این خوب نیز سوراخی در وسط دارد که بر آن خوب بزرگ  
عرضا نصب است و دو طرف خوب کوچک ریسمانها بندند که تا زمین برسند  
بر یکبر آن ریسمان چند قلاب بزرگ مانند شست ماهی گیری نصب است  
و یکسر دیگر خاسی است مرتاضین بقصد ثواب چند روز قبل تعلیل نهند او تر  
روغن و نمک و ترسته کنند تا روز میعاد خود در آرایش دهند و بچیب و دامان  
مقاری از میوه و پان و دونه قطعه جالوتان پرند از قبیل کبوتر و کبک  
بر دارند و بر زیوان خوب آینه بر آینه بریدن بر همه آواز که تا شانه آن قلابها را  
که بر آن ریسمان اوخته اند برک و پی پوست و گوشت فرو برند مانند کوشی  
که بقلاب زنند و ریسمان را بالا کشند بجای که محاذی سر خوب رسد و او معلق



و او مطلق ادب و محبت مانند مردم از پائین سر و دیگران را گیرند و بچه خانها و  
از بالا بگیرد و شش بر آید و خوانندگی کند و آنچه با خود دارد از سیوه و پان بر مردم  
اندازد و کلوی جانوران را از دندان فشارد و خون آنها خورد و مردم را <sup>بالمسک</sup>  
که شدند بدوستان خود دهد و مردم آنچه از او رسد تبرک دهند و بگنجد آرند  
قرب و وساعت بدین پنج خرج خورد و بزیزاید و دیگری شروع کند و گاه باشد  
که رگ و پی پاره شوند و بزیزافتند و هلاک شود و کسی را چنین در زمره شهیدها  
و پاکان مخلص دانند دیگر روزی معین است که بر ایتمه معرکه ارانی کنند  
و اطفال ساده در اרכת زمانه پوستانند و هر هفت کرده آریند و بر نقص  
و باز سے دادارند از قبیل صنغان بازی جمعی عاشق شوند و برخی معشوق  
و قصه عشق و عاشقی و اشعار عاشقانه بنهند و آهنگ سرانند و حرکات <sup>شگفتانه</sup>  
و معشوقانه کنند مردمان تماشاخانه و آله و شیدا هر کس نزدیکی از آنها که در نظر  
گرفته است رود و سر میانش بندد و چیزی نقد باو دهد و این نیز خاصه <sup>شگفتانه</sup>  
و از اعیان بزرگست دیگر از اعیان بزرگ این کشور که در تنهای قلمروان را گیرند  
زنت حاتره است که در آخر موسم باران شود درت چیزی است که بران  
چار پایه عراده نصب کنند و گاو آن کشد از قبیل تحت روان و حاتره  
بمنه پرستش و این عید را در سیرام پور بنگاله در پلونه بهتر از جاهای دیگر گیرند

از اقصی بلاد هند و بنگال و اطراف ناد و سباه راه مردم ستر حال کنند  
که دو سه روز قبل از آن چید در انبار کنند و عجیب اینست که در آنجا  
شود بقدر سه چهار لک آدمی جمع آیند بی است بغایت بزرگ که بی شک  
همیب و چون گ ساخته اند و بجهت آن تختی در نهایت وسعت که طول و  
عرض آن تخمین صد ذرع شاهمی دو طبقه است طبقه بنا نهاده اند از قنار  
آن تیز بهین نسبت است و در زیر آن پانصد پایه عراده و زیاده نصب کنند  
و بر آن تاریمان های قوی بجهت کشیدن بندند و قبل از عید آن صنم را رنگ  
دروغن عظیم آرایش کنند و در خوت فاخره و اسباب طلا و نقره بر آن  
رت انقدر بندند که از حوصله قیاس بیرون است روز عید بت را با طلا  
غرفات آن تخت ایستاده دارند و بر اینهمه طلا بقدر پانصد ششصد  
در حواله آن بجهت خدمات مثل باد زدن و گردان چهره فرو شدن بر غرفات  
آن تخت جایجا سوارند و پختار اوم و زیاده ریسما بنا بارودش گیرند و انرا  
کشند تا بر اه لغت گویند بیدن خالی خود رود و پیشاپیش سازنده در قصه  
از رجال و فساد ان مقدار است که بشمار نیامد و از آن بجان باجائے که می رود  
یکیل راه است بر اه که افتاد مرصنین و از دنیا گذشتگان که هر سال  
جمع کنیز هر سه بیستی شرف برسد حاجی از میان و بر بدن و در خوت -

و نفوت صندل و حطر بسیاری مالیده پان خورند و لبریده و پناشت آینه  
و مردم را کلمات فصیح امیر شمل بر بقدری دنیا گویند جمعی که بکشیدن شتولند  
بدیدن بقوت کشند بعضی خود را بخت بطلاک کشند و بر سر راه آن افتند و  
زنده برگردد گاه خوابند و بهر حال آن زت بر ایشان گذرد از صدمه آن رو  
که نشستن پایتانی بدن از کله و سایر اعضا مانند خاکشی خورد گردد و بزین  
فرورد بر همه اجساد مضمحل شده را بر آتش زنند و بکنار رودخانه خاکستری  
که از ایشان مانده است بر باد دهند ندب جمعی معتبرین شنیدم که سه  
سال قبل ازین میرزا صالح نامی اصفهانی که مردی ابله فریب بوده و در این  
دیار شده روزی که اینم که بود او نیز تماشای کرد پایاسه آن ربت به کل  
فرورفتند که هر چه میکشیدند بر نمی آمدند بر همه و عباد بتضرع و زاری رویان  
بت ایستاده بودند در شل اینواضع گویند ضم رنجیده است و نیخواهد  
که بیاید مردم دیگر نیز به تعجب بر همین ان عجز ناسه میکردند که براه افتد  
میرزای مذکور آمده سر پائے بان تحت زد و گفت روان شو بکم صالح  
کشندگان که بقوت میکشیدند براه افتاد بر همه و هندوان بهشت این  
اینجارق عادت بدست و پائی روان داده افتد روسه نب زنجاک پای  
اد مالیه مذکور نزدیک بان شد که در زیر دست و پا مضمحل کرد و او که این

اساس را دید گفت من از مدتها بد حالت جمعی از جنیان که در فرمان منند و  
 شده اند و بت پرستم و از خوف مسلمانان در زمی ایشان هستم اورا تصدیق  
 نموده بر بت خانه بزرگ بروند و اسباب تجمل و صنایع و عقا و القدر با او بخندند  
 که هیچ امیرے را میسر نبود و تا بود زمار بسته بت پرستی و حکایات یہودہ  
 بسیارے از او در آسند و افواہ است و بالآخره بصالح رام مشہور گردیدم  
 یعنی پروردگار است دختران بکوی بچونبے او معین بودند بعد از آنکه با او  
 رهنمایش شدہ بودند دیگران تمنا بقصد خود در می اورند اولاد او ہند و در  
 ملک بر همان دیاد لاد صالح رام مشہورند و تا حال بغزت می باشند  
 دیگر از ایجاد عید و یو بے است کہ در زمستان شود قبل از آن خانہارا  
 از بیدن و اندرون گچ سفید کنند و جاروب دهند و پاکیزہ گاہ دارند و بالآخر  
 نقوش بدیعہ ترتیب پیشہ آلات از چہل چراغ از بزو مجلسی و خانوسہای تکلف  
 از بیت دهند و روشنی بی اندازہ نمایند و در پشت با مہاریم چراغان کنند  
 پیوستہ در تمام شب بجمع لماکن خانہ جا کا خود و غیر بخور نمایند و سارندہ  
 در قصندہ ہر قدر کہ ہر کس را میسر شود برقص و خوانندگے و آواز مردم بگاہند  
 و ایشان نیز دستہ دستہ بخانہا شان بتفرج روند و در این شب با ہم قمار باز  
 شجرہ دیوانے بسیار می در اطا تھا گداستہ اند و گویند در این شب چھے

که یکی از او تبار است بفرج آید و چنانها کرد و میوه خورد و پیرخانه که پاکیزه  
تر بود و گشتی آن بیشتر و سازنده و رختنده و در آن بهتر و زیادتر است بمانند  
و از ماندن او دولت عظیم و سرمایه خلیف بر نصیب صاحب خانه کرد و این  
احیای که ذکرشان گذشت خاصه بنمود و مسلمانان با ایشان شریک  
نشد و بیکر احیای نزد مسلمانان شریک نشوند و رسوم آنها را بعمل آورند  
لکن آنچه است و سیره بر وزن کبیره که در روز انقطاع باران سران و فرمان  
و آن جمع آرند و ایشان کشند و سپاهیان بتبیه اسباب حرب وین  
و یراق و درستی بساق سفر بردارند و پیرها که فرمان در بر دارند و جماعت  
مرتب بر خود لازم دانند که در آن روز یکی دو تا از قری و دیهات دشمن را  
غارت کنند و بان تقال آمد کار را نمایند و اگر دشمن در کس نداشتند  
رعایای خود را غارت نمایند در موسم باران خشک متعذر و بندهب منو  
چهار ماه باران شهر حرم اندک در حالت منور است و در آن روز هر کس را  
و حکام پیشکریان سله و انعام و خلعت و اسب بخشند و همه را نوازش نمایند  
و بیکر سنت است که قبل از نوروز سلطان بیگاه شود و بزرگان مجلس خود را  
برنگ زرد آرند و عامه خلایق از سر تا پا زرد پوشند و بیکر تمسین  
دهند و بیکر از احیاء بزرگ هونی است بر وزن خولی که مطابق با نوروز

سلطانی و این عهد یکماه امتداد دارد و زینت کنند و ریخت سفید فاخته کنند  
در باغات و خانه های یکدیگر زمان و مردان جمع شوند و مشکران در هر خانه  
و بسیار دارند شراب بسیاری خورند و بیکدیگر عیب بپاشند و رنگ بپیرا سنج کنند  
تا سرور و مکی جگری فام گردد و آتی دارند که آنرا بیج کاری گویند که هرگاه  
در آن عهد یاتب یا چیزی بپاشند و بچند هر چه در آنست بقدره بیت  
نزع فاصد رود و در کوه و بازار با عوام و روستا نهادست و مدعوشن است و  
اندک پرس که بر خورد از آن آلت با و عیب پاشند از هر فرقه که شخص باشد آن رنگ  
سرخ را بر سر و آوینند و در آن ایام حکم مرتفع گردد و غریب فضیلت شود  
شدم در سر کار آصف الدوله سجده هزاران بچکاری از طلا و نقره بود  
که در آن روز بازی میکرد و دیگر اعیاد جزو در این فرقه بسیار که ذکر آنها  
موجب اطاعت بعلت امانت و وسعت هر روز با بهانه عهد کنند و خوش  
نمایند و از عادات شایعه قاطبه نبود استستی شدن زنان باشوهران  
بعضی موخن زبان بخیف در زندگی خود را بخوی که مولانا نوعی در سوز و کداز  
نوعی بلمه آورده است و عثمان این است که هر رنگه خود را باشوهر سوزاند  
او شوهرش هر دو در مرتبه دوم بجد رایان حلول کنند و باز همین شوهر او را  
باشد و این از واجبات نیست در موخن و موخن محار است و چنانست

و چنانست که بعد از مردن شوهر سیت را بر دارند و بکارج شهر کجاسیک بجهت  
سختن معین است و همه بسیاری از خود و صندل و آبنوس خرمن کرده اند  
برند و بر سر و آن چوبها گذارند زن باین نیت غسل کند و رخت فاخره پوشد  
و آرایش نماید بخوبی که بجهت زفاف خود را آید بر همه با سماع انجمن بر سر شود  
و او را موعظه نمایند و با و گویند که در بر آمدن از خانه خود باین قصد با جز خود ریزید  
و هفت تو بر همه ظاهر شد بهترین است که ازین اراده باز آستئ و بجان  
خود رسد اگر قبول کرد و او را بجان برند و در بر سر و او بندند و اگر متفاعد  
نشود بکام و ریس خبر کنند او کس نزد آن زن فرستد و بمنع او سعی  
بسیاری کند و اگر از اعظم است یکی از فرزندان یا امرای عظام را بمنع  
او فرستد و از آن بزرگتر را خود رود و اگر شنید بجان بر کرد آشد و اگر اصرار نمود  
اجازت دهند آن زمان بر همه بران میت و آن زن و آن چوبی که بجهت سختن  
خرمن است لفظ و کبریت بسیاری ریزند و آن زن بشنیدن اجازت از جا  
جهد و پان خورد و دوران همهها که میت گذاشته است طوانه کنند و زمان  
دیگر را که ایستاده اند و بجال او کریانند و لداری دهد و تسلی نماید و از پیش  
دینا باز گوید و آنچه از میوه و غیره با خود دارد درین طواف با آنها اندازد  
مردم مذکور و اثاث از او طلب دعا و قضای حوائجی که دارند کنند و گویند

و حای او در آنوقت با جابت رسد و آنچه به کس دید تمنا بر دارند و بگردد  
بعد ازین کار نامر سوی آسمان بلند کند و بجانب شوهر پدید آید اشکبار بیند  
و از حاضران رخصت گیرد و هر مالای آن میباید بر آید و شوهر را در نعل کمر  
و رو بر او دهند و بخوابد عمل موت در آن خرمن میباید سه چهار جانش  
افروزند که یک مرتبه در گیرد و در حال سوختن نیز تا در زبان او نطق باقی است  
باشوهر کلمات راز و نیاز و بجزار کلمات بضحاک آمیز گوید تا آتش بر آن  
و دمان مهر خوشی زند و در ابتدای که آتش زیاده میکشد و دست مرتبه  
بگریز از زمین بلند شود و میفتد و شوهر را همچنان تنگ در نعل وارد که خارج  
از آتش نشود و بعضی را از این خوف باشوهر زنجیر کنند و بندرت اتفاق  
افتد که از صدمه آتش هول آن بگریزد و آتش بر آید چنین کسی از هر طرف  
باشد از آنها خارج شود و دیگر احدی او را نجات خود را ندید و روی او را  
زنجیر او در سلک کنسان و افش شود و با آن فرقه بقیه عمر را گذراند و  
رایان علی قدر اتم جمع کنی یاز مرد و زن خود را سوزانند هر چه در مرتبه  
سوخندان او بشیر عمل و فعله او با آتش روند با اینیکه باز کرد که آیند باز  
با این راه باشد و بخد مایک در اند باقی بماند و غیر مستحکم بر باشد و  
بکار آید که بگذر پانصد کس و زیاده از مردان و در آن پانصد کس خود را



خود را فاساد از چهار طرف آتش هجوم آورند و مروانه وارد آن آ  
در آیداری دل سوخته ساکار باو حکم تصدیه و اثر ثبات است و اگر زنی خود را  
باشوهر سوخت شوهری دیگر بر او حرام است و همچنان میوه مانند تاویر کند و  
عجیب است که اگر در طفولیت دختر را با پسری نامزد کردند و آن طفل را اجل در رسید  
آن دختر شوهر دیگر کند و تمام عمر شوهر بسپرد و این حالت بمسلمانان آید  
بیشتر است کرده است که بعد از شوهر اولی دیگر شوهری را بگیرند و میوه نشینند  
اگر چه شیرینی خورد و باشند یا در وقت ولادت در طفل برود و را بهم نامزد  
کرده باشند و آن طفل نامبرده بمیرد و دختر را مادر و پدر شوهری دیگر میکنند  
و گویند همان نصیب او بود که رفت و اگر زنی بدرت این کار را کند  
دست عمر مطعون خدایق باشد و بدوشوهری انگشت نما کرد کسی با او  
نشیند و در مجالس راه نیاید و با او چیز نخورد و از صحبت و مجالس با او  
بغایت احترام کنند و از عاداتی که مسلمانان از منور گرفته یکی نیز این است  
که دو کس در یکطرف با هم طعام نخورند و او مانند طعام و سوراغایت کرده  
دارند و در مجالس خیانات بجهت هر کس طعام علیده است و زمان بیض  
سینه هاوند از آسیاه کنند و از محنت شمارند و دندان سفید را کمر  
دارند و حکمت و سلام مسلمانان یکدیگر بطور بند دانست که دست بر

نهند و اندکی خم شوند و دیگر زبان چیرنی نکویند و با اعانم دست بر سر گذاشته  
انقدر خم شوند که بگوشش رسد و کوبند این طرز سلام با بزرگان و سلاطین از  
تو این چکنیزی است که از سلاطین مغول در این ملک رواج یافته است هم  
منو و مسلمانان ایندیاری و با کلیه نیز مرامت کرده است که در اعیان و اعیان  
میسر که یا اوقات خوش وقتی مثل اسکاژ بیماری شغایا بنید یا دشمنی را مقهور یا  
کوچکان که نزد بزرگان روند چیرنی نقد با خود برند و بدست راست گرفته  
نزد آورند و دست دراز کند و از او بردارد و از یک رو پی که سپاسها و ادائی و بند  
هزار شرفی و زیاده که امر و اعیان گذرانند و اختصاصی بر وسایف و فغانفرمایان  
نذار و هر کوچک نسبت به بزرگی که دارد این کار را کند و تا پانصد هزار رو پی  
دیده ام که یک کس نذر داده است و این وقتی است که رؤسا آنجا بیکی از  
امرای معتبر روند و منو و بنگاله دهند و رسم است که هرگاه بیماری از ایشان  
تخصر شود او را بکار رود خانه گنک برند و از آن آب بخلق او ریزند تا مملکت  
شود و آن رودخانه ایست که منع آنجا بل قندار است و در راه  
آبهای بسیاری در آن آینه زد و عظیم رود میشود آب حذب خوشکوار  
است و در ایام ماران انقدر طغیانی کند که بیکران کرد و در روزان عبور کردم  
با مردم بود و ناخدا پادبان مارا کشیده بود چهار ساعت نجومی بان گناره

کناره رسیدیم انگلیسیه شبیهای کوچک بشکل جهاز در کلکته سازند به شکل  
تمام عیند مانند جهاز و آنرا بجزیره بروزن محضه و پیش بروزن دینس  
گویند تمام نقشش بقوش بدایه و آئینه بندی است بر آنها سوار شوند و  
در موسم باران بسفرد و ندیا کسب هوا و در سه ماه بر آنها مانند در ز راه  
روند و شبها کبنا ره بندند و خالی از تکلفی نیست خوف غرق در آن  
گت و از آن آب بر ابره با قطار بند بجهت بند و با بطریق تبرک تکلف فرستند  
و تا بسقطه کشمیر رود و اگر بیماری را که مختصر بود و کینا را آن رودخانه آورند  
و علت تاخیر در اهل نرود و شغایافت او نیز از سلسله خود خارج شود و در  
کنا سان رود حتی زن و فرزند آن او دیگر او را نه عیند و گویند کشکانغی از رودخانه  
که بجای معبود است او را قبول نکرد و او از بدکاران است و بعضی از قریبا  
سنگهای کران بر هر دو پاها بندند و خود را در آن غرق کنند  
و قیل که جانور معروفی است و بجز در این دیار و مملکت هندی و زنگبار کجائی  
دیگر نمی رسد او را رام نمایند و بر آن با کشتند و سوار شوند و در رهت چنان  
دستی است طریقه رام کردن و صید آنرا ندانند و آن جانور به بغایت  
دلیغور است فیلبا نماز از بانی مخصوص است که بان زبان هر چه بگویند  
بشود و اطاعت نماید در میشه و جنگها نر و ماده با هم سمع شوند و توالد نمایند

و هرگاه آنها را صید کنند و بشهرها و بازارها بیاورند هر قدر جوان باشند دیگر با هم جمع  
نشوند و اینک بعضی مورخین نگاشته اند که آواز آن بقدر او از طفل هفت  
نه ساله و از خرطوم او آواز آن برآید و خرطوم آن مصمت است نه مجوف و  
عمر آن از چهار صد سال بگذرد همه بیرون و از عدم اطلاع نشان بوده است  
جانوریت عظیم حشره و خلقی غریب دارد و قریب بآنست که کردن بان عظمت  
حشره نیست و خرطوم ندارد شاخی بقدر یک زرع از وسط سر آن برآید و در آن  
بالارود و بقدر و وزن شاخ می گویند شیر و فیله را با شاخ ممالک کند و آنکه  
در باره آن نیز گویند که یک پیش قبل از ولادت سر از شکم مادر برآرد و  
با آن چراگند و بعد از دو سال برآید و بگریزد و غلط است مثل سایر حیوانات  
زاید و پرورش کند پوست آن از پوست فیله مراتب سخت تر و چین بسیار  
دارد که از بدن آن جدا گانه معلوم میشود در شکم هر دو این جانور بسیار  
عشتر از جانمای دیگر پیکو کاف فارسی بر وزن نیر و از زیر باد است  
و از یک طرف بجا نکر من اعمال سنگاله که در آن سفید پارچه و علفی هم  
اتصال دارد و از طرفی دیگر با راضی چین منتهی شود و راه آن سر تقطاده است  
در سیاه و در خاک روزه من داند و جزئی جزئی بطریق پیشکش  
بپوشد چین بد مردم انجا بر زح میانه نسیدی و سیاهی و کوچک چشم مشابه

مشابه برکان خطا و مردم چین اندر سه ماه راه از هر طرف وسعت مملکت است  
و از کلکته ده و از ده روز مسافت وارد اکثری از میوه چین را آنجا آورند  
معدن یاقوت و الماس متعدد در آنجا میسرود و یاقوتیکه در آنجا بحال  
رسد و کل جهان مثل آن یافت نشود و معدن طلا و نقره و سایر فلزات  
از قبیل آهن و سرب و قلع نیز در آن است و قدرش بشدیدا است که از یاقوت  
و الماس برینا رند و بحال خود گذارند و گویند معدن یاقوت منظر لطیف الهی است  
دست زدن را نشاید و امرای پرستش کنند و اگر وانه از آن بر زمین بیاید  
گرد و بردارند و به تجان که دارند اندازند و بنامی آن تجانه را از سی هزار سال  
و زیاده گویند بان درون داخل شوند و از بیرون عبادت کنند گویند انقدر  
جوهر آید و ولالی شاهوار در اندرون تجانه ریخته است که عدد آنرا خدا می دانند  
و پس از آمدن خلقت تا حال دست هیچ پادشاهان نرسیده و ستم مستوران  
غازیان اسلام نیز در آن دیار نگردیده است ز بعض معتبرین که از آنجا آمده  
به دند شنیدیم که یکی از مردم دیهات قلدرانی میگردید که یاقوت ربانی  
از زمین برآمد بقدر یک ذرع دست در طول و در قطر از ساعد دست گنده  
بود و در هتانی نشناخته برداشت و تجانه خود بر پادشاه که مطلع شده بود  
بگشت و آن یاقوت را به تجانه انداخت سوختها از بیرون تجانه گذاشته اند

تا هر چه را خواهند از آن هوراها باندرون اندازند و درخت ساج اقدر  
در آن مملکت ببرد که با کل روز زمین برابر کند تجار اطراف جهان است  
بنفایس در آنجا بزنند و در عوض بخرند و دندان بیند و شمع قلعی خضری دیگر  
نیارند از هرنی از همان جنس ده یک کرک گیرند و در بیت الهیای پادشاه  
انبار کنند و دیگر از آنها پیر کنند تا خاک شوند آنگاه بر آوند و در پاره بزنند  
و باز بگذارند و هرنی که باشد چنین کنند و هرنی از آن را بمصرف سازند  
و یکی بخرند و بخران چهار جنس مذکوره اگر کسی از تجار هرنی از طلبایان  
یا جوایز زدی بر آرد و معلوم شود حکم بقبول او و تاراج اموالش رود و کشتیها  
متعد و شد او بر گذر امین اند که مردم را برینه کنند و جستجو نمایند رسم نشستن  
بر برک و چنان مظهر است که مانند تخته چوب بیارنازی است از قلم آن بر آن  
نقاری کنند و مدار و فاتر و کتب و سایر مکاتبات همه بر این است و هرنی  
از خوب دنی است که تجانه و خانه پادشاه که از سنگ است و این  
علت در شب آتش و چراغ وجود ندارد و معان غروب آفتاب میباید ندانند  
آتش را آواز بگویند هر کس که رسد بید زنگ آتشی که دارد خاموش  
نماید اگر طعم او نیم نخته باشد طعم بکام بکوه و بازار ما  
گردند و اگر نخانه کمان آتش بر بند خیر در آیند و بگردیدن آتش

انگش یا چراغ خانه را عادت نمایند و صاحب آنرا تعمیر فرماید نماید و در  
 که باج است پارامی نقره مغشوش اندعیارے و سکه بزار و پانها و او  
 شود و در شکایت بوجبی همین در تراضی طرفین عقد منعقد شود و تا وقت  
 زن بخواهد بماند بیکانگان که در آن دیار و راسیند مردان و دختران و زنان  
 خود را بهمانه خدمتکارے باجرت با ایشان دهند و بعد از رفتن بازمانند  
 و اگر کسی با زنی بدزدی و خفته آشنائی کند و او را بخت آن خود برد  
 شوهر یا پدر او هرگاه دختر باشد شکوه کنند حاکم آنزد بیکانه را طلبد و نود  
 روپه از او برماندستاند و اثمن را با مالکش سپارد و اگر آن زن بار و  
 باز نجات آنزد رفت شصت روپه جریمه گیرند و بار سوم کسی روپه مرتبه چهارم  
 چیزی نکونند و بهم واکذارند و دو کس که با هم نزاع کنند یکی دیگر اسلی  
 یا شتی یا چوبی زد و شکوه و شکایت رسید از مغارب پیرین بمنزله  
 گیرند و بمضروب دهند و اگر کسی بقصد زدن دست بالا بزد و فرود نیاید  
 او را قتل کنند کونند احتمال داشت که اگر دست فرود میاید بیانی میکردت  
 او هلاک میشد دستی که بالا رفت لامحالہ میاید که فرود آید و الا قتل  
 و بکنج و سایر غلطیات القدر از آن است که فریدی بر آن تصور نیست  
 مایه و روغن چراغ خورد و گوشت در روغن زدن است بیکانگان با خود

بدو عن برند و کوشند در خانه کشند چندان منعی در هیچ کوشند <sup>عظمت</sup>  
 و مرغ بسیار است و همه کس خورد بیشتر مردم زنان و مردان برهنه اند  
 سائر عورتها دارند و آن توانی عجیب است که هرگاه پادشاه در دیوان  
 عام یا کوی و بازار براید مردم همه بر سر و افتند و بخواهند تا او بگذرد و کسی  
 او را زبند و در مجلس نزار او اعظم ما دام که پادشاه شسته است و او را  
 خوابیده اند و اگر پادشاه چیزی بکسی گوید او سر خود را بردارد و هر دو دست  
 زیر زنج نهد و بجانب او بنشیند و بعد از اتمام سخن باز سر را زمین گذارد و <sup>بماند</sup>  
 خدمه و عمل و حجاب در مجلس و بیرون مجلس خوابیده اند و پادشاه را اتفاقاً  
 حکمی است که در هیچ جا عالم نیست اگر بخوابد همه اینهایی را که خوابیده اند  
 تقبل مانند احدی سر بر ندارد و همچنان خوابید تقبل کنند جماعت  
 انگلیسه کوشش بسیار نمودند که در اینجا مکانی بدست آورند در خزانه  
 فلک اندازند میسر شد کرات سفر با تحف و هدایا فرستادند و بارها  
 گرفتند و در عوض قدری کاسه چوبین دادند و قبول نکردند که وکیل از  
 سر کار نپسندید و اینجا ماند و پادشاه اینجا خود را مالک کل جهان دانند  
 حکایتیکه از پادشاه هشت زبان زد مردم است در اینجا است هرگاه  
 گورنریا فرماند بان دیگر مکتوب برنگارند وزیر با و عرضه دارد که فلان غلام



غلام بالا با دوی که فلان مملکت با و محبت شده عرفه گناشت است  
 و هرگاه او کسی کمونی برنگار چنین نویسد که از پادشاه پیکر صاحب  
 سفید و معدن یا قوت و الماس و طلا و نقره بفلان غلام بالا با دوی طلب  
 نگار و وفیل سفید بخرد در سرکار او بهمانی و یکم نرسد و عظیم بآن امتحان نمایند  
 و هرگاه خلی با کسی دست زد و جمیع مردم از صغیر و کبیر برآید و پیر زمان و مرد  
 بختک روند و باین سبب افواج او بحدی ضعیف نمایند که قورچو در آنه بقدر خود  
 و بزرگتر در آنجا بپردازند و از چوب درخت البججه دفع هوام و جانوران بود  
 برای پادشاه تختی سازند که بر آن نشیند و خواهد سیح جانور موزی حتی مکیش  
 نزدیک آن تخت ترود و آبی که از ساق آن درخت می رسد بخلاف کافور  
 گرم است بدرجه چهارم در امراض بلغمی مثل فالج و رعشه بالمش کنند و  
 فایده بسیار بخشد کافور که بقدر برنجی و بزرگتر باشد و آن آبرای تجار در  
 برند و هسبان ابلق همه رنگ در آنند بسیار است تند و راموار که کبر  
 بدویدن در راه رفتن با بهار رسد و همه حقیقه الحبه و ابلق از اسب کزنک  
 بزرگ هم رسد در سرکار آصف الدوله دو تا بکزنک دیدم که کلی ناز تجار بخت  
 او آورده بود بقدر بزرگی بودند و از رفتارشان بگفتار عجیب سکونند و  
 اعلم و در نکاله و هندوستان روپیه و لشرقی و شمال و نمی رواج دارد که در

در معاملات این دو قسم داد و ستد شوند و سکه های دیگر از اشرفی صغری  
 و قروش و غیره از قبیل اجناس اند و در کن برنج چون است آن  
 اشرفی است بقدر تا حق کوچک جبار رویه کما پیش قیمت است سکه رایا  
 میوه است یک طرف آن بی است کوچک و در طرف دیگر اسم آن را اجناس  
 که سکه است بجا میهند وی و در هر صوبه سکه جداگانه است که بصوبه دیگر  
 آن نذر بر ریج نیست و اگر کسی بر دهنده فاحش کند باین سبب تا حواله در  
 رواج خطیم دارد و آنرا سندی گویند هر کس در هر قدر زر داشته  
 نصرافان دید و از ایشان بپرسد که بخوابد کاغذ میندی گیر و حتی از نکال دور  
 کشید اگر بخوابد با حواله دهند و بعد از رسیدن کاغذ حواله بشرط یکد  
 زر بعمل آید از آنکه شخص خود قطعه حواله را برده باشد یا در طی خطوط نزد  
 کسی فرستد و گاه هست که قطع میند ویرا باز بهمان صراف دهند و گویند  
 بندگان و یا این مبلغ را بندگان شخص رساندن مطلوب است او خود میند  
 را فرستد و زر را باو دهد و قبض الوصول از او گرفته آورد و در یک صوبه از  
 شهری بشهر دیگر و بقری و دیهات که در آنها اجناس بپردازند میند  
 زر نقد بر ندارد باینکه امنیت بدرجه کمال است همین میندی نمایند باین  
 صراف در ازای رساندن زر بخطر خرسه جزئی اجرت دهند و آنرا سندان

نشد آن نامند ساعات و وقایع مشبانه روز را در این کشور بدینگونه  
 تقسیم کنند که اول شبانه روز را بهشت قسمت منقسم سازند و هر چند هر یک  
 فارسی برون نهر گویند چنانکه در فارسی پارس نامند و باز روز و شب را  
 بهشت حصه دهند کنند و هر حصه را کری گویند بگاف فارسی برون هر  
 از قبیل ساعات معومه و باختلاف فضول هر سری را از روز یا شب چند  
 کری که در آن فصل مقرر است حساب کنند در زشتان چهار شب یا بهشت  
 و نه و در تابستان بدان نخور و زمار محسوب دارند و تعداد کری را بدینگونه  
 کنند که در خانه های امرا و اعیان یا هر کس بخواهد چهار کس خدمت معین است و  
 بیشتر این خدمت بر ائمه نبود تعلق دارد و بی معین دارند که در اینجا صیفی نارنگ  
 و مدور از برج رسیمانی او نیجه است و چگشی از خوب گذشته طشتی بر  
 از آب کنند و بر آن پیاله از برج که در ته آن سوراخ کوچکی است بر رو آب گذارند  
 مانند تقسیم آب که در جاهای دیگر میراب کند هر گاه آن پیاله از آب پر شود  
 و غرق گردد یک کری گذشته باشد و از آن چکش چوبی بر آن صیفی رهند که  
 صدای آن بمسافتی رود و همسایگان و اطراف او آواز رسد و همچنین از صبح  
 شروع کنند تا یک پیر بگذرد و بعد از آن صحن عدد که بجهت آن مهروران  
 فصل معین است همان عدد را مکرر کنند و این غیرت جلد تر نوازند و اندکی شامل کنند

و یکی بقوت زنده علامت یکپه روز است و در دو پاس عدد در میان آن  
 دو پاس را یکگزینند و در مرتبه بقوت نوازند و در سه پاس نیز یکگزینند  
 سه مرتبه بقوت زنده تا شب شود و آنگاه عدد در میان تمام روزها اعاده کنند  
 و چهار مرتبه در آخر تو از نده علامت آنست که روز تمام شد و آنرا که بگویند  
 بر وزن سحر و شب را نیز چنین کنند و صبحی که برزند و بعد از گذشتن یک  
 یا دو پهره به هر قدر کری بگذرد و آنرا نوازند و بعد از آنکه تکلیلی باز کری  
 یاد و یا یاد نوازند تا معلوم کرد که از پهل اول یاد و یا سوم این مقدار  
 کری گذشته است و در تقاضای که دارند ساعات و دقائق کمتر بگویند  
 خاطر تقاضای علمایی که بخران تقویم رومی کمتر و واج دارد کری بخارند و آنرا  
 شصت مرتبه تقسیم کنند و هر حصه پنجاه یا سی و فارسی بر وزن خل و در بعضی اماکن  
 تعداد کری شصت دارند که در آن یک بر کنند و او نیز هر گاه از آن شصت  
 شصت دیگر اندکی منقص شد بخوی که معمول فارسیان و در سال  
 زمان بوده است و آنرا شصت ساعت گفتندی و از روم شایسته این کشور  
 است الحاقی لغت صاحب بام هر کس در تقریر و تحریر علم از رجال و نسا و آنرا  
 از تقویم دانند و بجدی مبالغه کنند که اسم احد را از اعلی و ادانی بدون حساب  
 بگویند و بنویسند و خوردن پان که بعضی آنرا قبول گویند در تمام ملک

مملکت عجیب مدیحه و از مردان و زنان بزرگ و کوچک سلمان و بیشتر شیخ  
 و شاپ همه وقت خورند و بعد از طعام و خواب و استعمال شنونی که از پراوه  
 آبرن و اجزای دیگر بجهت سیاه کردن دندانها سازند و آنرا مسی گویند که بسیار  
 و همین مصلحه خوردن آنرا از لوازم دانند و سایر اوقات نیز تکلفا خورند و  
 هندوان خاصه رایان و اعظم در آن اکثر کنند و قائم مقام شراب گویند  
 و در مدح آن عظیم مبالغه کنند و آن بر کسی است شبیه ببرگ ترنج و نارنج باشد  
 و آنکه تلخی بر درختان دیگر بیچد و بالارود و یا بجهت هر درختی چوبی نصب کنند  
 و از آفتاب و باران هر دو بان آسیب رسد و این سبب بر زراعت آن  
 مستقضای کبری بندند تا از آسیب محفوظ ماند و در بین و اراضی مستطاب بسیار است  
 و در آن دو مملکت نیز خورند و در بعضی اماکن ایندیا مانند عظیم آباد و بعضی بلاد  
 دکن نیکو عمل آید شکنده و بجرم و از آن بومی میچک آید و این قسم خاصه را  
 و بزرگان است و از آن چند ورق با قدری فوغل شکوب و مقداری آبک  
 و اجزای دیگر خورند لب و دهن را سرخ کند و آنرا خاصه در زمان از محسن  
 شمارند برجه اول کرم و خشک و بجهت تقویت لثه و سختی گوشت بن دندان  
 و قوت معده و کبد و نیکوئی رنگ رخساره و تغییر زائقه بسیار است و عرق  
 آنرا نیز گریزد و بکار برند بجهت تخمه و سود و هضم و گران فی غذا بنایت معده است

و بخوبی که گذشت خاصه ایندیار است که در جانی دیگر هم نرسد یا کمتر بعمل  
 آید میخک و دارچینی و جوز بوا و سبب باسه و سیل و فلفل سیاه و سفید و سوز  
 و نارگیل و فلفل دانه و درخت تار دنی شکر و طلا و مس و طوطی و میمونان و  
 کرب زباد و در تفصیل هر یک و شرح آن سخن در رازی کشد و فائده متصو  
 نه و مورخین و اطباء می بگویند که سبب عدم اطلاع بر اینست و شکل هر یک از تخان  
 و دراز کار بسیاری نوشته اند مثلا فلفل سیاه و سفید را شکر کدو خست و انند  
 چنین نیست هر یک را براسه و حتی علیحده است نارگیل و فلفل مشابها اند شکل  
 خرابه همان نحو کاردی برزند و شکر دهند مگر اینکه ساقه و رخت فلفل صاف می باشد  
 حکیم محمد مؤمن اصفهانی کشکابی صاحب تحفه المؤمنین در اینست چله غوزه بنویسد  
 که نرس است در غلافی چنین و چنان و ظاهر اینست با شد چه در خواص این  
 دست بانه و این تعریف بود فوج می بوند که حکیم دانشمند هر دو را اند  
 است چه میان چله غوزه و اینست سیچکو نه مشک استی و مشابستی نیست  
 و شکر را گویند عصاره است از قبیل شیر خشک و ترنجبین که بر برگهای شکر  
 منجید شود و غیر از این است می شکر را در عصاره خانما مانند کبچر میفشارند و  
 عصاره آنرا گیرند و بقوام آورند تا شکر بعمل آید و طوامس که جانوری است  
 معروف بغایت شکیل و نیکو اندام خاصه بر گاه چتر بندند آنقدر روان و مخلقه

مختلفه نفوسش به بعد از آن بیدار کرد که هیچ مستورانی مانند نباشد که در آن  
 منخبر و میرگروان نماز هندیان گنبد داشتن که در خانه با بدین و مانند و در باغ  
 گنبد اندر مورخین در بناسل آن گویند که ماده اشش اشک چشم نور اخوند و  
 آبتن شود آن مثل سایر طهور نر و ماده با هم حجت شوند و بیضه بنند و بر آند  
 و طوطی و سینا که بهرات افصح از طوطی است بریت و تعلیم بعضی کلمات بدست  
 گویند و هر چه بزبان که با آنها بیاموزند حکم کنند در آثار مورخین است  
 منقول از بعضی فضلا که بجهت یکی از سلاطین و یا ملکه یا بتوانسته که درست در خاطر  
 نیست یکی از تجار طوطی و کلاغی پیشکش گذارند که طوطی سوره سیر را بخواند  
 و کلاغ سوره سجده و موضع سجده که رسیده بود بسجود میرفت و میگفت سبحان  
 لك سوادى و اطان باك قوادى انتهى و طوطی بهر حال چار و ناچار  
 خواندن سوره مبارکه کس احتمال ضعیفی میرود و در کلاغ محال است که  
 چنین باشد چنان جانوری است و حشری که بیسچگونه انس بگیرد و هرگز  
 رام نشود و اگر انرا صید کنند و گنبد از داعم از نفس با حیره که نتوانند پرید  
 نزدیک باب و دانه نرود تا هلاک شود و مکر این حالت از آن تجربه رسیده است  
 و کرب زیاد را مشک بلبل تا مانند بزبان هندی بلبل کبیر اولیین تشبیه  
 نایشه گریه را گویند انرا حرکت و برقصانند عرقی کنند که با پای از نقره

انرا گنیزد و همان نسبت زیاد و منهدمان استعمال آنرا بجا نیست مگر در روز  
آن بصورت کبریا علی است اندک اندک در ترو باد بکثیر مشرب است نام آن  
سیاه رنگ آن است که بصرخی زرد و زیاد باشد چون بدن بران چسبیده است  
خاصه در راهها و حوالی هم آن بیشتر از جایهای دیگر دارد و محل خرابی و اکثری از بلاد  
هندوستان روید و بلند شود و اما فرزند بسیار نیاید در اعلاسی آن در مملکت  
و ظرفی بران بندند آب بسیاری بر آید از اجوشش هندو شکر بعمل آورند و  
بالجمله در شرح اوضاع مملکت وسیع انضامی چسبیدی اگر از جای عمان شود  
بصری فراغ ازان حاصل نیاید تا اینجا بهین قدر اقتصار رفت و باز در طی احوال  
تحتی دیگر خواهد آمد در کلکته بودم که خرمی و الا گرسید محمد جعفر از لکنو مقصدا  
شفقت برادرانه که در دمرای این کشور شنیده بود بکلکته وارد و بقبض لقا  
آن برادرینکو خصال که شهای امانی و کمال بود رسیدم چندی تشریف  
داشتند و بعلت بد آب و هوایی کلکته باز بکهنه روانه شد و عطر اوده عالی مقدار  
سید محمد مهدی از شمال و عمان عظیم که پیوسته مولش بود آنهم بکهنه روانه گردید  
و در آن سال غلامی عظیم در کل قلمرو کن خاصه در حیدرآباد بدیده آمده بجزیره  
از بردن اسم نان بود هندی می خوردند و از حضرت آن بقرص انخاب چشم سفید  
میگرفتند و طهارت را که بجزیره کام و دین را آکوده نمی ساختند به پوست و خشان کاشان



افتاده بودند فرستاد که بگویند شورش بر پا بود هر روز خلقی از آن طایفه خاک  
روصدای گرسنگان بذرده افلاک میرسد عاظم تدبیری که اندیشیدند  
این بود که بمن نوشتند که هر قدر توانم بیخ و سایر غلهجات از کلکته بربهار  
روانده محلی بندر نایم تا از اینجا بحد راکه و جایای دیگر برند و چون در این جا  
ایستادم عجزه و مساکین بود باقصی الغایه کوشیدم و علاوه بر بیماری که عارض  
شده بود کلهفتی عظیم کشیدم تا بقدریکه ممکن بود فرستادم و بلافاصله  
اخوی شیخ محمد علی را بجهت انجام بعضی خدمات روانه بنارس نمودند و چون  
کلکته تنها و بیکیس در آنجا بود و در آنجا اناندم تب توبه عارض شده شبانه  
روزی دوباره آخر روز و آخر شب تب میشد و بعد از دوسه ساعت مفاتیح  
می نمود و اطباء معالجه می نمودند و فائده نمی بخشید کج و دارو میرز میگذشت  
و بسبب تنهائی بر آمدن و بجایای دیگر رفتن میسر نبود تا اینکه اخوی موصوفی  
امو بنارس را بتمام رسانیده برگردید و در ازای آن همه نیکو خدمت بنام و تحسین  
آخرین روسامی دکن و خطاب خان فی سربلندی یافت و از آن روز بعد علیخان  
هشتمادار در سال قبل آقا محمد ولد مرحوم حاجی علی بن حاجی ابراهیم  
اصغاری قمی را که در حجر نریتم مرحوم اخوی سید محمد شفیع و خاکسار تربیت  
شده بود از بصره طلبیده بودم او نیز وارد شد و من بچنان رنجور و بیمار بودم

بجست تبدیل آب و پود خود با متعلقان بچهره از غم میرزا محمد جعفر ولد مرحوم  
میرزا محمد کاظم خان مصفهانى که بواسطه زمین با اخلاقى است تکلیف نکونست  
بخواند خود که والد او در عهد حکومت نیشابور کلى بچهره بر لب دروغها  
در نهایت تکلف ساخته و در آن فواج بان پاکیزگی داشت که در خانه است  
نموده فرود آمد و چندى ماندم فائده مترتب نشد و همچنان بیماری شدت  
پیمود و در آن مشهور وار بود و میرزا محمد مهدى طبیب که والد او از جهالت  
افشار و خود در شاه جهان آباد و گلشور بار آمده استخوانه از اطباءى  
انگیز و بیم فرموده احدق اطباءى بنگاله مى نمود نزد من آمده نش بهر سینه  
و قهقهه معالجه نمود و مشروح کرد قدرى از معالجه او بخواه عرض رو با خطاط  
آورد و داخوى محمد على خان کابلى در چهره نزد من و کابلى در کلکته انجام نمود  
عسقرى مى پرداخت که در این بین تغییر کوز در کلکته شده لارو کارن و لار  
سابق الذکر روانه فرنگ و بجای او سر جان شور کوزى معین شده و دارد  
گروید و مرا از چهره غلبیده بضرورت میرزا محمد مهدى را با خود آورد و کلکته  
آمد و نامه بنگاله و آن فواج بودم میرزاى موصوف با من بسیر بسیر و بعد از آن  
نگرد و در شش و نکات آن و بنائى علوم تیر غالى از رباط نمود سر مانند لار و خطاط  
که در فرنگ با عاظم دست اندازد و دست تراست و جهان شور سهم است و مى